



تهیه و تنظیم: انتشارات دیجیتالی بنیاد اندیشه

+9378811524

andishama4@gmail.com

ارتباط با ما: www.andisha.af



ابر مردی از تبار پابر هنگان

درددلی با بابه

چه سخت است درک دردی به عمق دره های کوهستان هندوکش، دردی که باید چهار صد سال زنده باشی و زندگی کنی تک تک لحظاتی را که تو مجرم بودی به جرم چهره و هویتت تا بتوانی فهم کنی بار دوش مردی را که نه تنها کمرش زیر آن بار خم نشد بلکه کمر راست کرد تا پا برهنگان تاریخ پا بر روی دوش او گذاشته و بر قامت بالای او ایستاده و به افق های بنگرند که در آن خورشید و خاک فقط برای ظالمان نیست، هزاران بوسه بر شانه هایی که زیر پای پا برهنگان قرار گرفت تا بتوانند آسمان، آزادی و شرافت را احساس کنند، هزاران جان به فدای ابر مردی که فریاد بر آورد بر مجرمان خفته در خوابی که اتهامشان را پذیرفته بودند. مزاری ای ابرد مرد پا برهنگان در تاریخ به انتظارت نشسته بودیم و تو چقدر دیر آمدی در جغرافیای شمشیر و کلاشینکف، دیر آمدی ولی نمی دانم چرا اینقدر بر زود رفتنت به شیوه ی مولایت حسین ابن علی ایمان داشتی، شاید می خواستی زودتر به ندای جاویدان «هل من ينصر ناصری» زود تر لبیک بگویی و عاشورایی دیگر خلق کنی، آری قتلگاه تو چهار آسیاب شد و کربلایت کابل ولی ای رهبر شهید با شام غربانت چه کنیم که غربتش هرگز در افشار سحر ندارد؟ با یتیمان چه کنیم که بی پدر به هر سو به خاک و خون کشیده می شوند؟ با رقیه ی سه ساله ات «تبسم» که گوی نازکش را به سان کبوتری بریدند چه کنیم؟ بگو ای مزاری ای رهرو حسین ابن علی ما امروز می خواهیم از تو پرسش کنیم.

این ها همه درد دل جوانانی است که احساس می کنند بخشی از وجودشان و هویتشان را بیست و چهار سال پیش در چنین روزی در سرزمینی به نام افغانستان جا گذاشته اند، نبود مزاری نه به عنوان یک رهبر بلکه به عنوان بخشی از وجود ما و به عنوان شاکله ی هویت ما، ما را به رنجی بسیار عمیق و در عین حال متعالی دچار می کند، زیرا مزاری تجسد روح تاریخ ما بود که بعد از شهادتش این روح توسط او در ما دمیده شد و به ما معنا و هویت بخشید، لذا بر ما واجب است که پرسش کنیم آیا دلیل به شهادت رساندن او و یا به عبارت علمی حذف فیزیکی او به معنای استمرار حذف موجودیت یک تاریخ است؟ برای پاسخ به این سوال ابتدا باید به گذشته برگردیم و ریشه های سیاست حذف را دریابیم.

ریشه های سیاست حذف در افغانستان

افغانستان در حدود چهار صد سال پیش توسط احمد شاه ابدالی تاسیس شد، در چنین دورانی جهان غرب مدت ها قبل وارد عصر مدرن خود شده بود و استراتژی تسخیر منابع طبیعی جهان را برای تامین

امنیت اقتصادی خود در پیش گرفته بود و بزرگترین قدرت دریایی آن روز یعنی امپراطوری بریتانیای کبیر وارد شبه جزیره هند شده و در فرآیندی پیچیده و طولانی تمام این سرزمین را تحت سلطه ی خود در آورد، هندوستان سرزمین بزرگی با فرهنگ ها و نژاد های مختلفی بود لذا بریتانیایی ها متناسب با فرهنگ و نژاد هر منطقه تاکتیک متفاوتی را استفاده می کردند، تاکتیکی که انگلیسی ها بسیار از آن استفاده کردند تاکتیک لسلی است. در این تاکتیک دولت بریتانیا با خاندان ها معروف و صاحب نفوذ هر منطقه وارد مذاکره شده و برای آنها سلاح های پیشرفته و آموزش های نظامی تعبیه می کردند ودر ازای آن وفاداری آن ها را جلب می کردند، به این طریق آنها طبقه ای از اشراف هندی را به وجود آوردند که وظیفه ی آنها خدمت به امپراطوری بریتانیا بود. این طبقه ی اشراف هندی موظف بودند از طریق حصول مالیات های کمر شکن از کشاورزان فقیر و گرسنگی را میان مردم هر ناحیه شیوع دهند، فقر و گرسنگی و بیماری به تدریج اعتماد به نفس و کرامت انسانی را از مردم هند می گرفت که باعث می شد مردم هیچ گونه تحرک سیاسی و نظامی بر علیه استعمار نداشته باشند و خود را حیواناتی مطیع و رام شده بدانند، هدف بعدی بریتانیا بعد از هند متوجه افغانستان و آسیای مرکزی بود، اما بعد از شکست های پی در پی بریتانیا از افغانستان، دولت بریتانیا تصمیم می گیرد در افغانستان تاکتیک لسلی را به کار گیرد، امیر آهنین یا همان عبدالرحمن خان فرزند امیر دوست محمد خان سال ها توسط بریتانیایی ها تحت آموزش قرار گرفت تا سیاست های دولت بریتانیا در افغانستان را اجرا کند تا نیازی به حضور نظامی نیرو های بریتانیایی نباشد. اولین سیاست بریتانیایی ها در افغانستان تحت حکمرانی امیر آهنین ملت سازی بر اساس تاکتیک لسلی بود. در نتیجه ایجاد طبقه ای از اشراف تحت عنوان خاندان محمد زایی و بر اساس پشتوانه ی فکری پشتون والی در افغانستان شکل گرفت که موظف بود مالیات های سنگین را از طریق جمع آوری محصولات کشاورزی و دامی و برده گرد آوری کرده، فقر و گرسنگی را در میان مردم شیوع دهد، اما اولین اقوامی که بر علیه این سیستم قیام کردند اقوام هزاره بودند که در مرکز افغانستان زندگی می کردند. امیر آهنین که موظف بود ملتی مطیع و گرسنه برای دولت بریتانیا بسازد و از طرف دیگر بر ثروت طبقه ی اشراف جدید بیفزاید اقدام به قتل عام گسترده مردان جنگی و برده گیری زنان و کودکان در بخشی از مناطق مرکزی هزاره نشین کرد و در بخش های دیگر از طریق ایجاد جنگ های داخلی میان طوایف هزاره آنها را تا سر حد نابودی رساند. این روند بعد از به

سر مقاله

اسطوره مزاری

قلم چقدر ناتوان می شود آنجا که در خود نای نگاشتن نمی بیند و زبان به لکنت می افتد از آنچه که او را قدرت سخن گفتنش نباشد؟! از چه بگوید و از چه بنویسد وقتی ظرف در حد مظلروف نیست؟! از

مزاری سخن گفتن و شنیدن و نوشتن امری سهل و ممتنع است. آنقدر آسان و همگانی است که هر جای موضوع کلام و قلم است، و به همین مقدار سخت و دشوار که واقعا مزاری که بود و چه کرد؟! اقبال لاهوری چه زیبا سروده بود؛

چو رخت خویش بر بستم ازین خاک

همه گفتند با ما شنا بود

ولیکن کس ندانست این مسافر

چه گفت و با که گفت و از کجا بود

به باور من مزاری یک اسطوره است؛ اسطوره ای که زمان و مکان را در نور دیده و همواره در حال بازتولید و بازخوانی است و برای آن توقفی متصور نیست. آری مزاری اسطوره ماست.

مزاری اسطوره ی بودن و شدن و ماندن هویت ماست. اسطوره ای که درخت هویت و خودآگاهی و خودباوری هزاره و شیعه را در افغانستان که روی به خشک شدن و تباهی و فنا داشت یک بار برای همیشه زنده کرد. نه تنها زنده کرد بلکه به حیات آن صیانت و ارزش و اعتبار بخشید. آری؛ مزاری اسطوره ماست.

دردد بیکران الهی بر روان پاکش باد.

دبیر همایش

رضا عطایی

قدرت رسیدن امان الله خان فرزند عبدالرحمن خان کمی تعدیل شد و فقط به اخذ مالیات های سنگین محدود شد. اما آنچه که دولت بریتانیا به دنبال آن بود کاملاً متحقق شد، سنتی از قتل عام، کشتار، نفرت و وحشت در افغانستان ایجاد شد و طبقه ای از اشراف شکل گرفت که برای دستیابی به حق حاکمیتشان همواره از این سنت دفاع می کردند. به طور کل می توان گفت مدرنثیه برای افغانستان هیچ میراثی به جز سنت کشتار اقوام و طوایف به دست یکدیگر باقی نگذاشت. بنابراین می توان نتیجه گرفت به شهادت رساندن مزاری به عنوان فرد معترض به این سیستم دقیقاً به معنای حذف موجودیت تاریخ اقوامی بوده که تحت سیستم لسلی دچار فجایع فراوانی شده بودند و ناگهان در مقطعی از تاریخ سر بر می آورند.

راهکار های شهید مزاری برای برون رفت از سیستم لسلی

احیای کرامت انسانی

اولین راهکار رهبر شهید احیای کرامت و شرافت انسانی به قبایلی بود که به بهانه ی نژاد و مذهب و در واقع برای انجام پروژه های استعماری در شرف حذف قرار گرفته بودند، او برادری و برابری بین اقوام را بهترین راه حل برای بازگشت کرامت انسانی به اقوام تحت استعمار می دانست اما جامعه ی افغانستان که قدرت سیاسی بر مبنای قبیله و قوم شکل گرفته و تثبیت شده است همواره یکی از راهکارهای افزایش قدرت سیاسی و ایجاد نظم سلسله مراتبی در جامعه تحقیر و از بین بردن کرامت انسانی اقوام بیرون از ساختار قدرت است که چگونگی آن در قسمت های قبل توضیح داده شد.

دست یابی به این هدف یعنی بازگرداندن هویت انسانی به یک جامعه ی تحت استعمار داخلی بسیار سخت و خونین است، زیرا جامعه ی سنتی حاکم که به این فرآیند سیاسی عادت کرده و نمی تواند به یکباره و به راحتی هویت و حقوق انسانی بخشی از جامعه نادیده انگاشته شده را به رسمیت بشناسد و خود را با آن برابر بداند، لذا رهبر شهید با خون خود دیگران را برای مبارزه جهت نیل به این هدف والا و انسانی دعوت کرد و راه شهادت را به آنها نشان داد.

به رسمیت شناختن تکثر فرهنگی و مذهبی

در دنیا کمتر کشوری را می توان یافت که دارای خلوص نژادی و فرهنگی باشد اما این امر مانع از شکل گیری یک ملت واحد و با اقتدار نمی گردد بلکه بر عکس آنها از این تکثر فرهنگی برای ایجاد یک گفتمان فرهنگی و در نتیجه ارتقا فرهنگی استفاده می کنند. رهبر شهید نیز معتقد بود با به رسمیت شناختن مذاهب و فرهنگ های مختلف در افغانستان می توان بستر فرهنگی ایجاد کرد که هم زمینه رشد و بالندگی فرهنگی از طریق گفتمان فرهنگی ایجاد شود و هم زمینه ی همزیستی مسالمت آمیز میان اقوام فراهم گردد.

ترس حاکمان گذشته از پذیرفتن تکثر مذهبی و نژادی در افغانستان ترس از ادعای حاکمیت و حق تعیین سرنوشت بود و این ترس تا همین اواخر ادامه پیدا کرد به نحوی که در شورای حل و عقد در پاکستان درصد جمعیتی قوم هزاره در افغانستان به دو تا سه در صد نزدیک به قوم هندو کاهش داده شد و در اجلاس بن نهایتا به ۱۲ در صد رسید. اما با وجود این امروز در افغانستان ما شاهد به رسمیت شناختن مذهب و نژادهای مختلف هستیم که این امر خود فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان گشوده است و بی شک این موفقیت مرهون خود بابه مزاری و تمام شهدای گلگون کفن افغانستان است.

برقراری عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی مهمترین کلید دستیابی به همگرایی اجتماعی است زیرا هر فردی خود را در مجموعه ای بزرگ می بیند که امکانات و منابع برای رشد همه ی افراد به طور یکسان و عادلانه توزیع شده است در نتیجه هویت جمعی تقویت شده و کام بزرگی در راستای رسیدن به یک جامعه ی پایدار و مترقی برداشته شده است. شهید مزاری نیز به این نکته واقف بود و به همین دلیل مهمترین آرمان و هدف خود را دستیابی به عدالت اجتماعی معرفی کرد و برای آن جان خود را نثار کرد. عدم دستیابی به عدالت اجتماعی بحران های زیادی به بار می آورد که وضعیت امروز جامعه ی افغانستان خود گواه همین بحران هاست. دیگر هراسی نژادی بدترین این بحران هاست، افراد جامعه به چشم رقیب یا دشمن به یکدیگر نگاه می کنند و سعی دارند این هراس توام با نفرت را در جدایی گزینی مکانی و رفتار های روزمره نشان دهند، اما این بحران خود به همین جا منتهی نمی شود بلکه آثار و نتایجی به مراتب اسفناک تر به بار می آورد، اعضای جامعه ای که به یگدیگر به دیده ی شک نگاه کرده و از هم هراس و نفرت دارند از یک سو کم کم دچار بیماری ها روانی حاصل از این فشار روحی شده و سلامت روان خود را از دست می دهند و به انسان هایی متعصب، پرخاشگر و عاری از هرگونه حس انسان دوستی و فضایل انسانی می گردند به طوری که در هنگام بروز حادثه برای فردی از قوم و فرهنگ دیگر انسان هایی از اقوام دیگر به شادی پرداخته و از درد دیگران لذت کسب می کنند، از طرف دیگر اعضای این جامعه برای رقابت و برتری جویی بر دیگری دست به دامن

کمک های خارجی شده و خاک مشترک بین اعضای جامعه را به زمین جنگ کشور های دیگر مبدل می سازند، ما در دهه ی شصت شاهد حضور مجاهدین در پیشاور پاکستان بودیم. مجاهدین برای کسب امتیاز بر یکدیگر، به دولت پاکستان منافع بیشتری را در خاک افغانستان اعطا می کردند که نتیجه ی آن طمع بیش از حد آنها و در نتیجه اشراف ارتش پاکستان بر خاک افغانستان از طریق ایجاد شبکه ی بزرگ و نیرومند طالبان شد.

نحوه ی استفاده از راهکارهای شهید مزاری در افغانستان پس از یازده سپتامبر

سه رخداد مهم و انقلابی در تاریخ افغانستان وجود دارد که پس از هر کدام گفتمان حاکم بر کل افغانستان دستخوش دگرگونی های فراوانی شده است، این سه رخداد عبارتند از: ۱-به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۲۶۱ هجری شمسی

۲-کودتای ۲۷ ثور و سقوط حاکمیت خاندان محمد زایی و به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان

۳-ظهور طالبان و حادثه ی یازده سپتامبر در آمریکا

محصول رابطه ی دیالکتیی سه رخداد بالا امروز نظامی شبه دموکراتیک به نام جمهوری اسلامی افغانستان شده که در حال دست و پنجه نرم کردن با بحران های جدی است. افغانستان در این عصر جدید به زمین بزرگی برای بازی قدرت های بزرگی همچون آمریکا، روسیه، پاکستان، هند و کشور های عضو ناتو مبدل شده که آمریکا به عنوان کشور اصلی در این بازی بعد از حادثه ی یازده سپتامبر با حضور نظامی چشمگیر خود در کشور و با رویکار آوردن نظامی جدید در افغانستان در حال پیشبرد استراتژی های خود در افغانستان و منطقه می باشد و با ترویج ارزش هایی همچون دموکراسی، آزادی های مدنی، آزادی بیان از طریق ایجاد رسانه های فراوان، دفاع از حقوق زن از یک طرف در حال افزایش هژمون خود هم در افغانستان و هم در جامعه ی بین الملل است و از طرف دیگر با بنیان نهادن نظام سیاسی افغانستان بر دموکراسی بدون پشتوانه ی اقتصادی و علمی و تا حدی نظامی سعی در متزلزل نگاه داشتن نظام سیاسی فعلی افغانستان می کند تا از این طریق دو نیروهای متخاصم یعنی دولت و طالبان و سایر گروه های تروریستی در یک حالت توازن قوا قرار بگیرند و جنگ در افغانستان به صورت فرسایشی ادامه پیدا کند.اینکه منافع آمریکا و سایر کشور ها از ادامه ی جنگ و توازن قوا میان دولت و طالبان و سایر گروه های مسلح در افغانستان چیست مجال دیگری می طلبد اما پرسش اصلی ما این است که سه راهکار اصلی شهید مزاری یعنی احیای کرامت انسانی، به رسمیت شناختن تنوع نژادی و تکثر مذهبی و داشتن حق تعیین سرنوشت چگونه در وضعیت فعلی افغانستان قابل استفاده است؟؟

استفاده از راهکارهای سه گانه رهبر شهید در وضعیت بحرانی افغانستان با فرصت ها و تهدید های فراوانی مواجه است، فرصت هایی همچون آزادی بیان و افزایش رسانه ها بیشتر از هر زمان دیگری این فرصت را مهیا ساخته تا با آگاهی بخشی به مردم و ترویج فرهنگ برادری و برابری آنها را پذیرای تکثر فرهنگی و تنوع نژادی کرده تا بدین طریق از میزان تنش و دیگر هراسی بکاهیم، همچنین رشد نسبی تعلیم و تربیت چه در سطح ابتدایی و چه در سطح عالی فرصت بی دریغی را برای راه اندازی گفتمان فرهنگی و علمی میان قشر ها و اقوام افغانستان ایجاد کرده که این امر ممکن است در آینده ای نه چندان دور به ظهور جامعه ی علمی در افغانستان شود، لازم به ذکر در کشور های پیشرفته این جامعه ی علمی همان کشور است که به عنوان مغز متفکر جامعه هدایت و حل مشکلات جامعه را به دست می گیرد. اگر راهکار های سه گانه رهبر شهید یک مجری و یک مفسر داشته باشد آن هم جامعه ی علمی در حال ظهور افغانستان است و اما تهدیدات عبارتند از:

ظهور و رقابت طبقه ی جدیدی از اشراف دولتی:

این امر غیر قابل انکار است که تمام مجاهدین دیروز و برخی از نخبگان علمی مرتبط با غرب سرمایه داری نوینی را در افغانستان رقم زدند که منجر به ظهور طبقه ی جدیدی از اشراف شده که باعث ناکارآمدی راهکار های سه گانه شهید مزاری می گردد. از آنجا که این سرمایه داری نوین مبتنی بر جذب کمک های خارجی است طبقه ی اشراف جدید موظف اند از طریق جذب توده های مختلف جامعه خود را افراد صاحب نفوذ و در برخی موارد رهبر جلوه دهند، جذب توده کم سواد امکان پذیر نیست مگر از طریق تحقیر دیگری و برتر نشان دادن آنها، بسیاری از نخبگان مرتبط با غرب و حتی مجاهدین دیروز هم اکنون از این فرمول استفاده کرده و در صدد جلب حمایت های قومی و کمک های خارجی می باشند، نیازی به نام بردن از فرد خاصی نیست با اندکی تحقیق در روند به قدرت رسیدن و در قدرت ماندن بسیاری از چهر های برجسته افغانستان این امر

بدیهی می گردد. این فرمول بازی سیاسی در افغانستان برنده ی خاصی ندارد و بازی سرجمع صفر محسوب می گردد و تنها برندگان آن تاجرانی هستند که از فقر و بی سوادی مردم علیه خودشان استفاده می کنند، چیزی که شهید مزاری آن را خیانتی نا بخشودنی می دانست.

نبود اقتصاد صنعتی و رقابت بر سر مناصب دولتی:

در کشوری که مشاغل صنعتی محدود است و تنها راه توزیع درآمد از مجرای مناصب دولتی می گذرد، رقابت حتی بر سر پایین ترین مناصب بالا می گیرد و از آنجا که در افغانستان هر رقابتی، رقابت قومی است اختلافات و گسل های اجتماعی بیش از پیش فعال می گردد و باعث ایجاد نفرت و خود کم بینی در میان یک قوم و خود برتر بینی در میان قوم دیگر می شود.

استمرار سیاست حذف از طریق ایجاد گروه های تروریستی:

تمام بازیگران داخلی و بین المللی در افغانستان تمایل شدیدی به داشتن گروه های مسلح غیر رسمی دارند، زیرا این گروه ها اهرم فشار خوبی بر طرف های مقابل محسوب می شود و از طرف دیگر می توانند به راحتی به حذف افراد و اقشار خاصی بپردازند و بدین طریق مانع از تحقق مطالبات آنها شوند به طور مثال کوچکترین اجتماعاتی که در انتقاد به دولت ایجاد می شود سریعاً مورد حمله ی گروه داعش یا طالبان قرار گرفته و موجی از وحشت و ترس در میان شهروندان ایجاد می شود که جسارت هر گونه تجمع و اعتراض را بر علیه دولت می گیرد. این امر خود به خود تمام راهکار های شهید مزاری را خنثی و بی اثر می کند زیرا داشتن حق تعیین سر نوشت به معنای اعتراض بر عملکرد دولت تصمیم گیر نیز می باشد و هنگامی که نه تنها دولت بلکه تمام کشور های خارجی با کشتار و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم افغانستان مانع از مشارکت مردم در سرنوشتشان می شوند خود به خود کرامت انسانی آنها نیز لگد مال می شود.

تبدیل شدن خود برتر بینی به سنت:

مهمترین عاملی که در میان مردم عادی افغانستان باعث اختلاف و ناکار آمد ماندن راهکار های شهید مزاری می گردد، سنت استعماری خود برتر بینی به جا مانده درمیان برخی اقشار و اقوام افغانستان است که همواره زمینه ی از میان رفتن برابری و برادری را در میان مردم افزایش می دهد. با نگاه به این فرصت ها و تهدید های موجود بر سر راه عملی شدن راهکارهای سه گانه شهید مزاری می توان فهمید تا عملیاتی شدن کامل این راهکار ها چه راه سخت و طاقت فرسایی پیش روی جوانان است.

سخن پایانی

جوانان و فرهیختگان عزیز شرایط بحران زای افغانستان بیش ازپیش هوش، درایت و تلاش شما عزیزان می را می طلبد تا ابتکار عمل در عرصه ی سیاسی و علمی جامعه را بدست گرفته و در راه تحقق آرمان ها و راهکار های شهید مزاری قدم بردارید. فلسفه ی وجودی که استعمار گران برای تاسیس کشوری به نام افغانستان تعریف کرده اند خود به خود از یک طرف ما را با ترس و دلهره ای وصف ناشدنی رو برو می کند و از طرف دیگر ما را با یک سرگردانی شدید هویتی، سیاسی و اقتصادی در زمین جنگی به نام افغانستان رها می کند. در آینده ما شاهد تغییرات و دگرگونی های در کشورمان خواهیم بود که بیش از پیش نیاز به یک الگو و راهبر خواهیم داشت، حال که رهبر شهید از میان ما رفته است بهترین روش پیروی از او استفاده از آموزه ها وراهکار هایی است که برای ما به میراث گذاشته است. باید به دقت تمام اتفاقاتی که در افغانستان در حال جریان است را رصد کنیم و نگذاریم تاریخ به عقب باز گردد و ما شاهد همان فجایعی باشیم که به حذف رهبر شهید به عنوان نماد تاریخ ما منتهی شد.

کارشناسی ارشد فلسفه

جعفر سلطانی

نسل سوم

روه ناتمام

شهید مزار

چهارشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۷ ساعت ۱۵ الی ۱۹

تالار شیخ انصاری دانشکده حقوق و علوم سیاسی

جمعی از دانشجویان افغانستانی دانشگاه تهران